

نشریه ادب و زبان
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال ۱۷، شماره ۳۶، پاییز و زمستان ۹۳

تأویلات عرفانی حروف مقطعه قرآن کریم در تفسیر کشف الاسرار
(علمی - پژوهشی)*

دکترسید امیر جهادی
استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان

چکیده:

مطابق نص قرآن و روایت، قرآن کریم ظاهری و باطنی دارد و همواره کوشش اهل باطن بر این گماشته شده که با روشی معناگرا، به کنه معانی قرآن دست یازند. از روش‌های مرسوم اهل معنی، تمسک به تأویل است. تأویل قرآن کریم از مباحث مهم و بحث برانگیز در میان مسلمانان بوده و از گذشته تا کنون، در باب جواز و عدم جواز تأویل، سخنان بسیار گفته شده است. از جمله آیات بحث برانگیز قرآن، حرف آغازهای تعدادی از سور قرآنی، تحت عنوان حروف مقطعه است که از همان صدر اسلام، محل پرسش مسلمانان واقع شده‌اند. در خصوص این آیات و مدلول داشتن یا نداشتن آنها، مطالب درازدامنی در میان مکاتب و فرق گوناگون تفسیری به میان آمده است. نمونه تلاش‌هایی که برای کشف مدلول این آیات انجام گرفته، تأویلات ذوقی و عرفانی متصوفه است که فارغ از مشی تفسیری رایج مفسران صورت گرفته است. در این میان می‌توان از میبیدی، مفسر اشعری مذهب عارف مسلک، یاد نمود که در نوبت سوم کشف الاسرار با دیدی ذوقی، به تأویل حروف مقطعه قرآن پرداخته و نظراتی چند در این باره مطرح نموده است.

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۹۳/۶/۲۲

jahadi@uk.ac.ir

* تاریخ ارسال مقاله: ۹۲/۱۱/۳۰

نشانی پست الکترونیک نویسندگان:

واژه های کلیدی: قرآن کریم، کشف الاسرار، میبیدی، حروف مقطعه، تأویل

عرفانی.

۱- مقدمه

متون مقدّس در میان معتقدان بدان‌ها، با دقت نظر بسیار بررسی و تحلیل شده‌اند؛ دقتی با تأکید بسیار در جهت رسیدن به کنه و معنای نهایی متن، خصوصاً آنجا که متن اثر محلّ شبهه و تردید نیز باشد. قرآن کریم، ارزشی کتاب مقدّس مسلمانان نیز از آغاز وحی بر رسول اکرم، حتی توسط خود ایشان، به رشته تفسیر کشیده شده است و فرقه های کلامی، عرفانی و فلسفی، هر یک از منظری خاص به این تحفه الهی نگریسته‌اند.

از دیدگاه‌های حائز بررسی در این میان، نگاه متصوّفه به تفسیر قرآن کریم است که با دیدی باطنی و معنوی به آیات می‌نگرند و آن را جدای از ظاهر قرآن بررسی می‌نمایند و در این میان، مستمسک نظر خویش را حدیث مشهور نبوی قرار می‌دهند که تا هفت باطن برای معنای قرآن قائل شده است. بنابراین، شاهد کوشش عرفا و صوفیانی هستیم که از مسیری ذوقی و عرفانی، به بررسی تأویل گرایانه قرآن نظر انداخته و نوعی بدعت در جریان تفسیری قرآن کریم حادث نموده‌اند. شایان ذکر است که علمای اسلامی، خصوصاً فقها، تأویلات عرفانی را خلاف شرع و نصّ قرآن به شمار می‌آورند و آن را از مقوله تفسیر به رأی می‌دانند و در ردّ و طعن آنان از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کنند.

تفاسیر عرفانی قرآن کریم، به گفته بسیاری از محققین، ریشه در تفسیرهای شیعی دارد و نوپا، خاورشناس برجسته، بنیان تفاسیر عرفانی را به تفسیر امام جعفر صادق (ع) متصل می‌کند. تفسیر عرفانی، تفسیری صرفاً ذوقی و از سر بی اطلاعی و عدم شناخت نیست بلکه عارف مسلمان با آگاهی کامل و دانش عرفانی خویش که از راه کشف و شهود و مکاشفه بر او آشکار شده است، سعی دارد تا پرده از جمال معانی پنهان عروس حضرت قرآن بپندازد و آن را بر اهلش طالع گرداند.

از جمله آثار مهم و مطرح در این حوزه که ارزش تفسیری، ادبی و عرفانی آن بر کسی از اهل فن پوشیده نیست، تفسیر کشف الاسرار و عدّه البرار از رشید الدین فضل الله میبیدی در قرن ششم هجری قمری است که در چندین جلد نگاشته شده است و علاوه بر تفسیر قرآن به معنای اصطلاحی عصر، نویسنده در نوبت سوم این اثر، به تفسیر عرفانی

آیات مبارکه قرآن کریم دست زده است. تأویلاتی زیبا که فارغ از مشی و مشرب اشعری گرایانه و مأثوری میبدی، نوعی آزاد اندیشی در خصوص تأویل قرآن کریم محسوب می‌گردد. میبدی گرایش تأویلی خاصّ خویش را دارد و بررسی ساختاری این حوزه می‌تواند گره گشای منش تأویلی متصوفه در قرن ششم هجری باشد.

۱-۱- بیان مسئله

از جمله موارد بحث برانگیز در تفسیر و تأویل قرآن کریم، آیات متشابه قرآن است و یا آیاتی که در این زمره نیستند اما مدلول و تفسیر معینی ندارند؛ نمونه این آیات در مصحف شریف، آیات آغازین برخی سوره قرآنی است که به حروف مقطعه موسوم اند. آیاتی که از همان زمان وحی و توسط نبی مکرم اسلام هم تفسیر شده‌اند و در اعصار بعد، مسلمان سعی بسیار نمودند که به مدلول این آیات پی ببرند؛ لذا در این زمینه نظرات و دیدگاه‌های بسیاری طرح گردید. با نگاهی به تفسیر کبیر کشف الاسرار در می‌یابیم که رشید الدین فضل الله میبدی نیز از ترجمه، تفسیر و تأویل این حروف باز نمانده و مطالبی را درباره این آیات بیان نموده است. در بخش تفسیری (نوبت دوم) کشف الاسرار، نویسنده کوشیده تا اقوال گوناگونی را که در مورد حروف مقطعه وجود دارد، نقل نماید و در نهایت، یکی را برگزیند. پرسش اصلی، فی الواقع در نحوه برخورد و منش تأویل گرایانه میبدی در نوبت سوم کشف الاسرار و در برابر این دسته از آیات قرآن و وجوه و ساختارهایی است که میبدی در این خصوص مد نظر داشته است.

۱-۲- هدف تحقیق

هدف تحقیق در این نوشتار، بررسی ساختاری تأویلات میبدی در نوبت سوم تفسیر کشف الاسرار است و این که مؤلف، حروف مقطعه قرآن کریم را از دیدگاه عرفانی و ذوقی چگونه تأویل کرده است.

۱-۳- پیشینه تحقیق

در خصوص موضوع مورد بحث این مقاله، تا کنون پژوهشی صورت نگرفته است اما همین موضوع در باب آثار سایر بزرگان تحقیق شده است که می‌توان به مقاله « دیدگاه عین القضاة در باب حروف، حروف مقطعه و نقطه » اشاره نمود.

۱-۴- ضرورت تحقیق

کشف الاسرار در زمره نخستین تفاسیر عرفانی فارسی است که به آیات حروف مقطعه از منظر صوفیانه و ذوقی نگریسته است و ضرورت دارد که نگرش عارفانه میدی به این دسته از آیات رمز آلود قرآن، تبیین و به بررسی ساختاری تأویلات عرفانی کشف الاسرار پرداخته شود تا دریابیم که تأویل عارفانه میدی از حروف مقطعه، مبتنی بر چه ساختارهایی است.

۱-۵- روش تحقیق

روش انجام پژوهش توصیفی-تحلیلی است، بدین روی، با مقایسه برداشت های عرفانی میدی از حروف مقطعه، به بیان نمونه ها و تحلیل ساختاری آنها پرداخته شده است.

۲- بحث

۲-۱- تفسیر و تأویل

تفسیر و تأویل قرآن کریم، از مباحث مهم قرآنی از صدر اسلام تا کنون محسوب می شود. فعل «تأویل» از باب تفعیل، به معنی جستجوی آغاز(اول) چیزی است. «در حقیقت کسی که اوایل چیزها و اصل اعمال را می داند، به تأویل دست می یابد... بنابراین، «تأویل» به معنی بازگرداندن اشیا به مبادی آنها به یمن نور خداست ... و بالأخره «تأویل» به معنی «حقیقت» است ...» (نویا، ۱۳۷۳: ۱۲۰) «...تفسیر قرآن چیزی است که مبتنی بر سنت می باشد و تأویل آن چیزی است که بر اساس تأمل و تفکر صورت می گیرد. هدف تفسیر، درک هر چه کامل تر متن ظاهری قرآن است ... با وجود این، تفسیر به تنهایی برای تبیین برخی از آیات متشابه ... کافی نیست، از اینجا، به کارگیری تأویل ... آغاز می گردد.» (لوری، ۱۳۸۳: ۵۳-۵۲) تأویل عقلی، مبتنی بر دخالت نظر شخصی مفسر (رای) و تفکر فردی وی، پس از به کارگیری کامل تمام مراجع مربوط به زبان و نیز سنت است ... از طرف دیگر، تأویل کشفی یا تأویل باطنی عبارت است از راه کشف درونی، از طریق درک مستقیم و شهودی مفهوم کلمات و آیات قرآنی مورد نظر. (همان: ۵۳-۵۲)

قرآن کریم، ظاهر و باطنی دارد و اشاره به این مهم، در احادیث نبوی و سخنان امامان و بزرگان دین بسیار مشهود است و اینان همواره مخاطبان قرآن را تحریض می نمایند که با گذر از تنگنای ظاهر به ژرفنای معانی دست یابند. «از تمایز ظاهر و باطن، به تمایز

تفسیر و تأویل می‌رسیم. تفسیر، بیان معناهای ظاهری قرآن مجید است چنان که متن در ظاهر ادبی خود می‌نماید. تفسیر... هدف از تفسیر درک دقیق تر خواننده از متن است...» (احمدی، ۱۳۸۴: ۵۰۴) ولی تأویل، به معنای بازگرداندن چیزی به اول یا اصل، یا چشمه هر چیز است. تأویل متن، کوششی است برای راهیابی به معنای باطنی هر حکایت. واژه تأویل در هفت سوره (و در شانزده آیه) قرآن مجید آمده است. (همان: ۵۰۵) از منظر علامه طباطبایی «تأویل هر چیزی حقیقتی است که آن چیز از آن سرچشمه می‌گیرد و آن چیز به نحوی، تحقیق دهنده و حامل و نشانه اوست. (طباطبایی، ۱۳۷۹: ۴۵)

از نظر میدی نیز تفاوت تفسیر و تأویل در این است که تفسیر، علم به شأن نزول آیه و داستان های پیرامون آن است اما تأویل، بیان معنای احتمال آیه است که در صورت تضاد نداشتن با آیات قرآن، درست تلقی می‌شود. (خیاطیان، ۱۳۹۰: ۴۱)

۲-۲- رویکردهای تفسیری مسلمانان

از همان ابتدای نزول قرآن، این کلام الهی مورد تفسیر قرار گرفت. نخستین تفاسیر قرآن شیوه ای مأثور و روایی داشتند، بدین معنی که مفسران، صرفاً به نقل روایات منقول از حضرت رسول (ص) اهتمام می‌نمودند و از ورود به هر گونه مبادی اجتهادی، اجتناب می‌کردند. به واسطه زبان چندبُعدی قرآن، تفسیر این اثر نیز گرایش‌های متفاوتی یافت و این ویژگی سبب شد که قرآن، به تناسب درک و به مقتضای استعداد و فهم هر کسی، مورد تفسیر و تحلیل های متفاوت و بعضاً خلاف نص واقع شود. «امام جعفر صادق (ع) در همان آغاز تفسیر خود به ما خبر می‌دهد که قرآن، به زبانی «چندبُعدی» فرستاده شده است. می‌فرماید: «کتاب خدا مشتمل بر چهار چیز است: عبارت و اشارت و لطایف و حقایق؛ عبارت برای عوام است، اشارت برای خواص، لطایف برای اولیا، و حقایق برای انبیا». بنابراین، کلام خدا چندین لایه عمیق در خود دارد که فهم آنها، متناسب است با مقدار محبت و صفای ذکر و وجود قرب.» (نویا، ۱۳۷۳: ۱۳۸)

«اگر انواع فهم ها از کتاب و سنت در میان مفسران مسلمان را بررسی کنیم، به چندین فهم عمده می‌رسیم؛ یک نوع فهم، فهم اهل حدیث و اشاعره و سلفیه است؛ فهم دیگر به متکلمان معتزله مربوط است؛ فهم سوم، فهم فلاسفه است و فهم چهارم، فهم عرفا است.

اینها تقریباً اصول فهم های تفسیری است.» (مجتهد شبستری، ۱۳۷۹: ۱۰۳) وجه اشتراک تمام این فرق در آن است که همگی، شاهد صدق مدعا و استناد مباحث خویش را از قرآن اقامه می کنند و این شیوه در اغلب مکاتب صورتی رای گرایانه یافته است. لازم به ذکر است که شیوه غالب تفسیری در میان اغلب مفسران در قرون اولیه اسلامی، تفسیر مأثور و نقلی و فارغ از مبانی اجتهادی است اما با ظهور معتزله، مکتب تفسیر عقلی و اجتهادی در عالم اسلام شکل می گیرد و مفسران اعتزالی مذهب، به بحث و چون و چرا درباره آیات متشابه و مبهم قرآن پرداخته و در پی یافتن مدلولی برای این دسته از آیات هستند. تلاش این گروه در این راه البته با نزاع بسیار با پیروان اشاعره همراه بوده است.

۲-۳- رویکرد تفسیری تفاسیر عرفانی

از گرایش های مهم و تاثیر گذار در تفسیر قرآن کریم، جریان تفسیری متأثر از متصوفه است. صوفیه به علت باطن گرا بودن، از نخستین گروه هایی هستند که درک کنه آیات قرآن را وجهه همت خویش قرار دادند. «تفسیر قرآن از طریق تأویل صوفیانه، عمری طولانی به اندازه عمر تصوف داشته است. پس قبل از آنکه اقدام به تفسیر قرآن بنا بر روش تصوف آغاز شود، در مذاهب باطنی، این باور وجود داشته است که قرآن علاوه بر معنای ظاهری آن، معنای باطنی نیز دارد.» (گلدزیهر، ۱۳۸۴: ۲۰۲)

تفسیر عرفانی، برخاسته از زبان عرفانی صوفیان است، البته این زبان دو گرایش دارد: زبان «عبارت» و زبان «اشارت». زبان عبارت، زبانی است مبین و روشن و زبان اشارت، القاء معانی است بدون گفتن آنها. (نویا، ۱۳۷۳: ۵) عارف با زبانی خاص و رمزی، به بیان معارف خویش از قرآن اهتمام می ورزد. رویکردی که از بینش خاص عرفان سرچشمه می گیرد و آن هم چیزی جز علم وصولی و درک الهی صوفی نیست که به مدد ریاضت های عملی، بدان دست یازیده است.

متصوفه، قرائتی استعاری و رمزی از قرآن کریم دارند که از نظر فقها، بدعتی گمراه کننده و ملحدانه به شمار می آید و نوعی خوانش تأویلی است. «برای مفسران عرفانی همواره اهمیت داشت که ثابت کنند تفسیر باطنی آنان، مبنایی با صورت و الفاظ و ظاهر آیات ندارد. تفسیر عرفانی همواره مورد ظن و

بدینی علما بوده است ... صوفیان از هر یک از حروف آغازین سور، تأویلی عرفانی دارند؛ یعنی یک بار آن را در محور عمودی قرار می دهند و سپس دوباره معنی باطنی را به سطح می آورند و ظاهر می سازند ولی چون بیانات آنان در این زمینه در اصل زبان، «مشابه» و «نظیر» نداشته، علمای ظاهر آن را رد کرده، از مقوله کفر می دانند.» (مشرف، ۱۳۸۴: ۱۱۳)

تفسیر عارفانه متون مقدس، پیشینه درازی دارد و «تنها مختص صوفیه و به طور کلی اسلام نیست ... محققاً می توان تأویل صوفیانه قرآن را بر پایه دو ایده اساسی زیر شرح داد: صوفیان نیز همچون حکمای شیعه، تأویل معنوی خود را بر اساس قطبیت ظاهر-باطن پایه ریزی نموده اند ... بنابراین، هر معنای ظاهری قرآن، منطبق با یک یا چند معنای باطنی است که به صورت رمزی بیان شده است. ... در وهله بعد، تأویل صوفیانه قرآن، بر اساس سیر معنوی به سوی حقیقت (تحقیق) پایه ریزی شده است و ... این تجربه زیست شده و به مثابه مکاشفه فکری آنی معرفی شده است و به صوفی به هنگام تلاوت قرآن، معنای باطنی بالقوه نهفته در بیان ظاهری آیات را الهام می کند. (لوری، ۱۳۸۳: ۵۶-۵۴) گروه‌هایی همچون باطنیه، غلات، صوفیه، عرفا و فلاسفه، که تأویلاتشان رابطه منطقی و زبان شناختی با الفاظ قرآن ندارد، معتقدند که قرآن به زبان رمز و اشارت سخن گفته است و ظواهر آیات قرآن، رموزی بیش نیستند. (خیاطیان، ۱۳۹۰: ۳۸) پیش فهم‌های تفسیری عرفا از قرآن کریم برمی گردد به باطن گرایی متصوفه. در نهایت می توان دو گرایش نهایی و اصلی را در تفاسیر عرفانی بیان کرد:

۱- تأمل و تدبّر در آیات قرآن: از آن رو که صوفیه به قرائت باطنی و استعاری از قرآن معتقدند، سعی دارند که با ژرف اندیشی در آیات قرآن، به فهم‌های جدید و روشنگرانه‌ای برسند. این تأمل گاه به تداعی معانی می‌انجامد؛ یعنی تفکر معناگرایانه در یک آیه و یا حتی در یک واژه و یا عبارت قرآنی، سلسله‌ای از تداعی معانی را به شکل خواطر ذهنی رقم می‌زند که به برداشت‌های نوینی منتهی می‌گردد؛ تحلیل‌هایی که شاید با سختگیری بتوان آنها را در زمره تفسیر و تأویل عرفانی قلمداد نمود. نمونه بارز این شیوه، مکتب حرف گرایانه و مبتنی بر علم جفر است که در میان مفسران عرفانی، از تستری تا

قشیری، خواجه عبدالله انصاری و میبدی نیز نمود یافته است؛ برای نمونه می‌توان به تفسیر عرفانی «بسم الله...» در تفسیر کشف الاسرار اشاره کرد. (میبدی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۲۸-۲۶)

۲- گونه دوم، اشراقات ملکوتی و الهامات ربّانی است که به مقتضای حال و استعداد عارف و هنگام شنیدن آیات و یا تعمّق در آنها، بر روح و جان عارف تجلّی کرده و او را در کشف معانی و مقاصد باطنی کلام وحی یاری می‌نماید. این گونه خواطر روحانی و واردات قلبی، به هیچ روی ویژگی تفسیری ندارد و از این رو نمی‌توان آن را تفسیر به رأی و یا تحمیل نظر بر قرآن به شمار آورد. لازم به ذکر است که معیار اصلی در تفاسیر عرفانی، خواطر روحانی و شهودی است و نه درک محتوایی نصّ قرآن از طریق تفسیر ظاهری زیرا که عرفا، به علوم ظاهری برای فهم و درک معانی ژرف کتاب الهی، اعتماد و وثوق چندانی ندارند و در بسیاری موارد، بدون توجه به اصول ادبی و لغوی و به شیوه‌ای ذوقی، خواطر خویش را بیان می‌کنند؛ البته توفیق در این رویکرد، منوط به استعداد و قرب مفسّر عارف است.

۲-۴- رویکرد تأویلی میبدی

میبدی در تفسیر کبیر کشف الاسرار، در سه نوبت به ترجمه، تفسیر و تأویل آیات قرآن پرداخته است. در نوبت اول، میبدی مترجمی دقیق و امانتدار است و در نوبت دوم هم با تکیه بر شیوه معهود تفسیری در روزگار خویش، یعنی تفسیر مأثور و روایی، به تفسیر آیات قرآن و آن هم از منظر مذهب کلامی اشاعره پرداخته است.

در نوبت سوم، مفسّر با قدم گذاشتن به دایره تأویل، با آزاد اندیشی فکری و فارغ از مشی کلامی و عقیدتی خویش، به تأویل آیات پرداخته است. در این نوبت، چراغ راه او تفسیر خواجه عبدالله انصاری است و میبدی در بسیاری موارد، به نقل قول از این عارف بزرگ مبادرت نموده است. میبدی در اصول تأویل آیات قرآن، بر مسلک امام محمد غزالی قدم گذاشت و «روش رمزی را برای تأویلات خود برگزید. گفتنی است که وی در

تفسیر خود از بزرگان عرفان و تصوف، همچون بایزید و حلاج با آن همه شطحیات، به بزرگی یاد کرده و از تأویل های آنان بهره گرفته است...» (خیاطیان، ۱۳۹۰: ۴۰) میدی «معتقد است که علاوه بر پذیرش ظاهرایات و روایات، از یافت شهودی و عرفانی هم در تأویل آیات می توان بهره برد، همچنان که استاد وی، خواجه عبدالله انصاری، در تفسیر موجزش از دریافت های عرفانی استفاده کرده است...» (همان: ۴۲)

مشرب عرفانی وی در نوبت سوم، «ترسیم کننده ذوق و مشرب عارفانه و لطایف روحانی یک مفسر صوفی است که آزادانه و بدون محظورات شرعی، به توجیه و تأویل شاعرانه آیات پرداخته است.» (بابا سالار، ۱۳۸۷: ۱۵) و در این نوبت مفسر، بیش از آنکه تأویل گر آیات قرآن باشد، مترجم و بازگو کننده تجارب درونی خویش بوده است. (همان: ۱۸)

۲-۵- بررسی ماهیت حروف مقطعه و پیشینه تاریخی و تفسیری

از میان صد و چهارده سوره قرآن، بیست و هشت سوره با یک مجموعه از حروف مقطعه شروع می شود، و یک سوره هم با دو مجموعه از حروف مقطعه آغاز می گردد... . «چهارده حرفی که در تشکیل حروف مقطعه قرآنی به کار رفته اند...» ، به طور کلی در ادبیات اسلامی و به طور مشخص در میان عرفای صوفی، به «حروف نورانی» معروف اند. نیم دیگر حروف الفبا... «حروف ظلمانی» نامیده می شود.» (خلیفه، ۱۳۵۶: ۲۹)

فرضیه های متعددی در خصوص حروف مقطعه طرح شده که برخی از آنها عبارت است از: «حروف مقطعه، اسامی رمزی یا نمادی خدای متعال هستند. اسامی رمزی، سوره هایی هستند که این حروف آغازگر آنهاست. اسامی رمزی قرآن، مانند الفرقان و الذکر هستند. حروف مقطعه، کلماتی به یک زبان خارجی است. [این نظر اخیراً در کتاب هیروغلیفیه تفسیر القرآن الکریم، نوشته سعد عبدالمطلب عدل^۱، مورد تدقیق و تأکید قرار گرفته است.] ابن عباس نظریه ای دارد بدین شرح که حروف الف (ا) در الم برای الله (خدا)، لام (ل) برای فرشته جبرئیل، و میم (م) برای محمد قرار داده شده است. از این رو، این مجموعه... به انسان می گوید که قرآن از جانب خدا به سوی پیامبر، توسط فرشته وحی جبرئیل نازل شده است. (همان: ۳۳-۳۴)

با توجه به فرضیه‌های فوق می‌توان گفت که دریافت مدلول این دسته از آیات قرآن، نکته بسیار مهمی در میان فرق مختلف اسلامی بوده است. از دیدگاه متصوفه، «یافتن چندین معنی برای «حروف مقطعه»، نوعی بازی فکری که خوش دارد درباره یک موضوع تفسیرهای متنوع پیروید نیست بلکه ورود در اعماق نهای کلامی است که در همه ابعاد خود، با سر آن که را بیان کرده است ارتباط دارد، ترمذی می‌گوید: «در فواتح سور، اشاره به معنی سوره هست که تنها حکمای الهی در زمین از آن آگاه اند...» (نویا، ۱۳۷۳: ۱۳۸)

از جمله علومی که دستاویز برخی گروه‌ها در کشف معنا و مدلول حروف مقطعه قرار گرفته، علم جفر و تفکرات حرف‌گرایانه است. در این علم، تکیه بر ارزش هر یک از حروف الفباست و عرفا معتقدند که با تمسک به این علم و کشف اسرار حروف مقطعه که خود در شمار اسرار باطنی و نهانی کتاب الهی‌اند، می‌توانند قدمی در جهت حل رازها و معانی پوشیده کتاب الهی بر دارند. «پیدایش جفر بی‌گمان مربوط به «حروف مقطعه‌ای است که در آغاز بعضی از سور قرآنی آمده است. این حروف، ناگزیر مسائلی را در برابر فهم خوانندگان قرآن مطرح کرده است. بعضی از همان آغاز، آنها را علاماتی اسرارآمیز دانستند که معنی آنها هیچ‌گاه بر آدمیان مکشوف نخواهد شد ... بعضی دیگر، در مقام لغت‌شناس یا مفسر عقلی مذهب، آنها را حرف‌آغازهایی دانسته‌اند و به قول بلاشر، با صرف «گنجینه‌هایی از مهارت» کوشیده‌اند تا کلید آنها را به دست آورند. (همان: ۱۳۶) این امتیاز حروف مقطعه، بعدها به حروف الفبا گسترش داده می‌شود و صوفیه آنها را موجوداتی زنده که خدا آنها را آفریده است، می‌دانند.

تکیه بر حرف‌گرایی و تفکرات جفر‌گرایانه باعث گردید که برای حروف مقطعه، مفهوم رمزی لحاظ گردد و در این راستا، حروف مقطعه هر یک به سان استعاره‌ای شدند که بیانگر حقیقتی باطنی و غیر قابل تفسیر و توضیح‌اند و اگر هم ایضاحی بر آنان نوشته شده باشد، معلوم نیست که واقعاً برسیل مستقیم کشف مدلول این حروف و بر نهجی راستین باشد.

پیشینه توجه به معناهای رمزی حروف، به ادیان دیگر بر می‌گردد، «همان‌طور که اگوستین برای حروف، واژگان و ارقام کتاب مقدس، معناهای رمزی قائل می‌شد، جنبش کابالا نیز ... [به] چنین معناهای ... پنهانی قائل بود... مشابه این جنبش در جهان اسلام نیز

وجود داشت... کار، نخست به سودای کشف راز حروفی که در آغاز پاری از سوره های قرآن مجید یافتنی است، آغاز شد... اکثر صوفیان، الف را مبدأ آفرینش دانستند و مراتب خلقت را چونان مراتب دیگر... اما شکل کامل تر این دیدگاه، در جنبش حروفیه یافتنی است که بنا به نظر آنان هر حرف، نماد یا رمزی است بیانگر ارزشی ویژه. (احمدی، ۱۳۸۴: ۵۰۸-۵۰۷)

در تفسیرهای عرفانی نیز حروف، معنای رمزی خاصی می یابند. رمزی شدن یا رمزی دانستن حروف زبان، دو صورت اصلی دارد؛ یا تک تک حروف را نشانه ای رمزی به طور کلی می گیرند (و این صورت کلاسیک جفر است) یا هر حرف از حروف مقطعه را نشان کلمه ای می گیرند که دلالت بر یکی از صفات الهی یا وجود و صفات حضرت رسول دارد. در تفسیرهای عرفانی هر دو روش مورد توجه است. (مشرف، ۱۳۸۴: ۱۸۲) شایان ذکر است که این دیدگاه رمزی نگر و جفر گرایانه به حروف در تفاسیر عرفانی، فقط مختص به حروف مقطعه نیست و مفسر عارف، با این زاویه دید به بسیاری از عبارات قرآنی نگریسته است که عمده ترین مورد آن، حرف گرایایی است که در تفسیر «بسم الله الرحمن الرحیم» دیده می شود؛ مانند برداشت های قشیری در لطائف الاشارات (قشیری، ۱۳۹۰، ج ۱: ۵۶ و ج ۲: ۵-۶) یا میبدی در کشف الاسرار (میبدی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۲۸-۲۶).

این نگاه های رمز آمیز و تأویل گونه به حروف، زمینه را برای گسترش و تنوع برداشت های صوفیانه از آیات، کلمات و حروف قرآن فراهم می کند، به طوری که دیدگاه های آنان بیشتر ذوقی و یا با نگاهی خوش بینانه تر، دریافته ها و دریافت های شخصی آنهاست. (پارساپور، ۱۳۹۰: ۳۵)

در میان مفسران عرفانی نیز رویکرد عرفانی و تأویل گرایانه به حروف مقطعه قرآن کریم مشهود است که از نمونه های بارز آن می توان به برداشت های عرفانی عین القضاات همدانی اشاره نمود که البته با تأویلات عرفانی میبدی نیز شباهت هایی دارد.^۲ ذیلاً به بحث و بررسی رویکردهای تأویلی میبدی در خصوص حروف مقطعه قرآن پرداخته می شود:

۲-۶- رویکردهای تأویلی میبیدی در تأویل عرفانی حروف مقطعه

میبیدی در تفسیر عرفانی حروف مقطعه، با تکیه بر اندیشه‌های جفرگرایانه، به بیان مبانی تفسیری خویش اقدام نموده است و هر کدام از حروف مقطعه را به عنوان رمز و نمادی برای یک واژه در نظر می‌گیرد و گاه از مجموعه این کلمات، جمله‌ای را به وجود می‌آورد که آن جمله خود در حکم نمادی است که مفهوم مورد نظر مفسر را در باب مدلول حروف مقطعه می‌نماید و برخی مواقع، از این حروف به اسراری میان محب و محبوب و خالق و نبی یاد نموده و گاهی نیز اسرار این حروف را وصف ناشدنی و غیر قابل فهم محسوب می‌دارد.

با توجه به حجم محدود مقاله پاره‌ای از شواهد به ناگزیر حذف شده است. **۲-۶-۱- حروف مقطعه رمز میان محب و محبوب و عاشق و معشوق (تاج**

کرامت حضرت رسول (ص)

در دیدگاه نخست، میبیدی حروف مقطعه را مانند رازی می‌داند که میان خداوند و حضرت محمد (ص) جاری شده است و از آن به «تاج کرامت» خاتم الانبیا یاد کرده و گاه جنبه عمومی‌تری به بحث می‌دهد و این حروف را اسراری می‌داند که جز محرمان و آشنایان درگاه، راهی به درکشان ندارند. از فحوای سخن میبیدی چنین بر می‌آید که او این حروف را به مثابه رازی پوشیده میان رسول و پروردگار دانسته که دیگران از فهم آن قاصرند، و این حروف کوتاه و مقطوع را تاج کرامت حضرت رسول به شمار آورده و شناخت سر آنها را جز در دل پاک اولیاء خدا نمی‌بیند:

«الم / بقره: «التخاطب بالحروف المفردة سنه الاحباب فی سنن المحاب فهو سر الحیب مع الجیب بحيث لا یطلع علیه الرقیب ... در صحیفه دوستی، نقش خطی است که جز عاشقان ترجمه آن نخوانند، در خلوت خانه دوستی، میان دوستان رازی است که جز عارفان دندنه آن ندانند.» (میبیدی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۵۲) منظور نظر میبیدی، آن است که حضرت رسول از مقام سمع به مقام مشاهده و عیان رسیده‌اند: «تا با موسی هزاران کلمه به هزاران لغت برفت، با محمد صلعم در خلوت او آدنی بر بساط انبساط این راز برفت... آن هزاران کلمه با موسی برفت و حجاب در میان و این راز با محمد می‌برفت در وقت عیان...» (همان، ج ۱: ۵۲) «محمد صلعم راز شنید و در راز دار می‌نگرید...» (همان: ۵۲)

میبدی در تأویل حروف مقطعه آغازین سوره آل عمران و رعد نیز این حروف را اسراری میان عاشق و معشوق می‌داند که دیگران در شناخت آن راهی ندارند:

الم ۱ / آل عمران: «... - الم - رمز دوستی است، خطابی سر بسته با عاشقان کار افتاده»، (همان، ج ۲: ۱۰)

المرا ۱ / رعد: «قوله تعالی: «آلمر»، سری است از اسرار محبت، گنجی از گنج های معرفت، در میان جان دوستان ودیعت دارند و ندانند که چه دارند و عجب آن است که دریائی همی بینند و در آرزوی قطره ای می‌زارند، این چنان است که پیر طریقت گفت: الهی جوی تو روان و مرا تشنگی تا کی؟ این چه تشنگی است و قدح ها می‌بینم پیاپی!... اشارت است اینکه دوستان را از انوار آن اسرار و روایح آن آثار، امروز جز بوئی نیست و جز حوصله محمد عربی (ص)، سزای آن عیان نیست» (همان، ج ۵: ۱۶۵) «... از آنجا که رموز عارفان است و فهم صادقان، به زبان اشارت می‌گوید.» (همان: ۱۶۶) از فحوای این سخن میبدی بر می‌آید که وی کلام الهی، بویژه حروف مقطعه را زبانی بر منهج رمز و اشارت می‌داند که تنها آشنایان درگاه الهی اند که بر درک پیام سروش غیبی‌اش، گوشه شنوا دارند.

وی در تأویل این حروف در سوره مریم، آنها را شرابی می‌داند که حضرت احدیت در جام انس به کام دوستان ریخته است و ظرف استعداد و قابلیت وجودشان را از شراب مکاشفه و رحمت شهودی مالا مال ساخته است.

۲-۶-۲- حرف گرایبی در تفسیر حروف مقطعه

همان طور که پیشتر بیان شد، تأثیر میبدی از روش امام جعفر صادق و علم جفر و اندیشه های حرف گرایانه، اصلی ترین گرایش تأویلی حروف مقطعه در نوبت سوم تفسیر کشف الاسرار است. نکته مهم و شایان ذکر آن است که برداشت‌های میبدی در خصوص حرف گرایبی در کشف رموز حروف مقطعه، در حقیقت حاصل ژرف نگری و تدبّر در این حروف است که منجر به برداشت‌هایی شده که ذوق ادبی و هنری او اقتضا کرده است؛ بدین روی، نباید اینگونه بیانات تأویلی را در شمار تفسیر عرفانی حقیقی و برخاسته از شهود روحانی و علم لدنی محسوب داشت. برداشت‌های میبدی، تنها دریافت‌هایی است

که هنگام استماع و تأمل در این حروف بر ذهن و دل عارف خطوط می‌کند و گونه ای خواطر ذهنی است، نه آنکه واقعاً میبیدی خواسته باشد تا بدین شیوه قرآن را تفسیر نماید. حرف گرای در کشف الاسرار نموده‌های گوناگونی دارد که ذیلاً بدانها اشاره خواهد شد:

۲-۶-۲-۱- در دیدگاه اول، هر حرف از حروف مقطعه، نمادی از صفات و اسماء الهی است که عموماً صفات جمالی پروردگار را می‌نماید و این گرایش، گرایش اصلی میبیدی در تأویل عرفانی حروف مقطعه است و «مهم ترین دیدگاه در این باره که از پشتوانه روایی در فریقین برخوردار است، این حروف را رمزی از اسماء و صفات خدا می‌داند.» (طیب حسینی، ۱۳۸۸: ۳۱)

الر ۱/ یونس: در این آیه، میبیدی حروف مقطعه را حمل بر صفات الهی نموده که خداوند بدان صفات سوگند یاد نموده بر راستی و بی عیبی قرآن مبینش: «قوله: «آلرا» الالف الف الواحدینه، و اللام لطفه باهل المعرفه، و الراء رحمته بكافه البریه، جلال احدیت به نعت عزت و کمال حکمت سوگند یاد می‌کند، می‌گوید به وحدانیت و فردانیت، به لطف من با دوستان من، به رحمت من بر بندگان من که این کتاب نامه من است... پیامی که از قطیعت امان است و بی قرار را درمان است، روشنایی دیده و دولت دل و زندگانی جان است.» (همان: ۲۵۳)

الر ۱/ یوسف: در این آیه، میبیدی حروف مقطعه را بر گرفته از اسماء الهی می‌داند و البته خطاب خداوندی است به بندگان در باب قرآن و درک اهمیت و ارزش آن: «آلر» الالف تشیر الی اسمه الله و اللام تشیر الی اسمه - لطیف، و الرا تشیر الی اسمه رحیم. يقول الله تعالی: باسم الله الطیف الرحیم... به نام من که خداوندم، لطیف و رحیم، که این سوره، آیات آن کتاب است که در تورات وعده داده‌ام که فرو فرستم به محمد (ص)، کتابی که یادگار مؤمنان است و همراه طالبان، عدت عابدان و زاد زاهدان، موعظت خائفان و رحمت مؤمنان.» (همان، ج ۵: ۱۰)

الر ۱/ الحجر: در این آیه، میبیدی با آوردن واژه اشارت که نمایانگر جنبه ذوقی و تأویلی بودن بحث است، حروف این آیه را به صفات الهی منسوب نموده و با زبانی از سر لطف و حالتی برخاسته از رجا، دوستان خویش را خطاب نموده است و دلجویی می‌کند:

«آلر» الف: آلاء اوست، لام: لطف او، را: رحمت او، از روی اشارت می‌گوید: بنده من، نعمت از ما دان و لطف از ما بین و رحمت از ما خواه، من آن خداوندم که با جودم، بخل نه و با لطف من، عجز نه و در رحمت من، نقصان نه. بنده من، هر چه جوئی به از نعمت من نجوئی، شاکر باش تا بیفزایم... (همان، ج ۵: ۲۹۹)

طه ۱/طه: میبیدی در تأویل حروف آغازین سوره طه نیز این حروف را رمزی از صفات خدا به شمار آورده و با آوردن خبری نبوی، در پی استناد نظر خویش است: «سعید جیبر گفت: ط از طیب است و ها از هادی، ط اشارت است به پاکی و پاکی الله را صفت است و ها اشارت است به هدایت؛ الله ولی هدایت است، ط آن است که مصطفی (ص) گفت: ان الله تعالی طیب لا یقبل الا الطیب...» ها آن است که قرآن مجید از آن خبر داد: « و ان الله لهادی الذین آمنوا». الله به حقیقت راه نمای و دل گشای مومنان است، ...» (همان، ج ۶: ۱۱۰-۱۰۹)

الم ۱/ لقمان: این حروف را نیز برگرفته از صفات الهی و مورد سوگند پروردگار یاد نموده، مبنی بر اینکه حروف مقطعه هم از کلام خداوند است: «آلم» الف اشارت است به آلاء و نعماء و لام اشارت است به لطف و عطاء او، میم اشارت است به مجد و سناء او، می گوید: به آلاء و نعماء من به لطف و عطاء من، به مجد سناء من که این حروف قرآن کلام من...» (همان، ج ۷، ۴۹۶)

۱/ ص: در تأویل، این آیه (ص) را اسم صمد خدا به شمار آورده و سخن از فقر عالم هستی و استغنا رب العالمین به میان می‌آورد: «ص» مفتاح اسم صمد... می‌فرماید: من صمدم که همه را به من نیازاست و مرا به کسی نیاز نیست، احدم که مرا شریک و انباز نیست... گفته اند حق جل جلاله صمد است و معنی آنکه بندگان حاجت‌ها بدو بردارند و شغل‌ها یکسر بدو تفویض کنند و خویشان را بدو بسپارند...» (همان، ج ۸: ۳۲۷)

حم ۱/ غافر: در این آیه نیز میبیدی با تکیه بر حرف گرایی، سخن از صفات خدا به میان آورده و از لطف الهی نسبت به دوستان یاد می‌کند: «حم» - حا اشارت است به محبت و میم اشارت است به منت، می گوید: ای به جای محبت من دوست گشته نه به هنر خود، ای به میم منت من مرا یافته نه به طاعت خود، ای من تو را دوست گرفته و تو مرا ناشناخته‌ای، من تو را خواسته و تو مرا نادانسته‌ای...» (همان، ج ۸: ۴۵۶)

حم ۱/ الزخرف: در تأویل این آیه نیز سخن از صفات الهی به میان آورده و از وحدانیت خداوند و دوری ایمان آورندگان به یکتایی خدا از عذاب می گوید: «حا، اشارت است به حیات حق جل جلاله، میم اشارت است به ملک او، قسم یاد می کند، می فرماید: به حیات من، به ملک من، به قرآن کلام من که عذاب نکنم کسی را که گواهی دهد به یکتایی و بی همتایی من ...» (همان، ج ۹: ۵۹)

حم ۱/ الجاثیه: صفات تأویل شده در این آیه از نظر میبیدی، طوق کرامت بندگانی است که در این جهان، جان در گرو مهر یار باخته اند: «... به حیات من، به مهر من و دوستان من که دوستان را عز دو جهان است امید دیدار من، هر که را امروز در سرای فنا، انس جان او نامه من، فردا در سرای بقای تو بقای چشم او لقاء من» (همان، ج ۹: ۱۲۶)

۲-۲-۲-۲-۲ در این وجه، هر یک از حروف مقطعه، نشانه واژه ای است که مجموعاً جمله ای را پدید می آورد و این جمله خطاب و سوگند الهی است و یا خطاب و سوگندی است نسبت به رسول خدا. این جنبه نیز گرایش عمده دیگر در تأویل عرفانی حروف مقطعه در کشف الاسرار است. میبیدی در این وجه، «حروف مقطعه را رموز و نشانه هایی برای اسمای فرشتگان و پیامبر می داند ... و برخی حروف مقطعه را رمزی از پدیده های دنیایی یا آخرتی شمرده است.» (طیب حسینی، ۱۳۸۸: ۳۱)

الم/ ۱/ بقره: میبیدی در تأویل این آیه، هر یک از حروف مقطعه را بر گرفته از جمله ای می داند و آن جمله را به سخنی از خداوند تعبیر می کند که کلیت آن جمله، نماینده صفات الهی است و البته دو وجه در برداشت عرفانی این آیه بیان نموده است: «گفته اند الم، نواختی است به زبان اشارت که با مهتر عالم رفت، یعنی ... ای سید، از پرده واسطه جبرئیل، یک زمان در گذر تا صفت عشق نقاب تعزز فرو گشاید و آن عجائب الذخائر و درر الغیب که تو را ساخته است، با تو نماید.» (همان، ج ۱: ۵۳) مقصود میبیدی، آن است که هر کدام از حروف تهجی که در قالب حروف مقطعه آمده اند، رمز جمله ای است که عاشق و معشوق آن را می فهمند. در وجه دوم نیز چنین نوشته «و گفته - الف اشارت که أنا، لام- لی، میم- منی - أنا که منم که خداوند، رهی را مهر پیوندم، نور نام و نور پیغامم، دلها را روح و ریحانم لی- هر چه بود و هست و خواهد بود، همه ملک و ملک

من، محکوم تکلیف و مقهور تصریف من.... منی - هر چه آمد از قدرت من آمد، هر چه رفت از علم من رفت... این تنبیه است بندگان را که شما عقل و دانش خویش معزول کنید تا برخوردارید.» (همان: ۵۳ و ۵۴) و در ادامه، با تکیه بر گفته ای از شیخ انصاری، به بیان ارزش نمادین حروف می پردازد: «پیرطریقت و جمال اهل حقیقت، شیخ الاسلام انصاری، سخنی نغز گفته در کشف اسرار - الف و پرده غموض از آن برگرفته. گفت: -الف- امام حروف است، در میان حروف معروف است، الف به دیگر حروف پیوند ندارد، دیگر حروف به الف پیوند دارد، الف از همه حروف بی نیاز است. الف راست است، اول یکی و آخر یکی، یک رنگ... تا آنجا که او جای گرفت هیچ حرف جای نگرفت.» (همان: ۵۴)

المص ۱/ اعراف: در تأویل این آیه نیز میدی حروف را با استناد به گفته حلاج، آیه را به جمله ای تعبیر می کند و آن را رازی در خور فهم آشنایان بحر معرفت می داند: حسین منصور گفت: الف، الف ازل است و لام، لام ابد و میم، ما بین الازل و الابد و صاد، اتصال قومی و انفصال قومی. صد هزار مدعی را به سموم آتش قهر بسوزند و در وهده انفصال افکنند تا یک جوانمرد را به نعت لطف در دائره اتصال آرام دهند و تشنگی وی را به شربت طهوریت بنشانند...» (همان: ۵۵۶)

الر ۱/ هود: در تأویل این آیه نیز میدی، بنا به شیوه معهود عمل نموده و آن را اشارتی به جوانمردان و اولیای حق می داند: «الرآ» الف، خلق را با نعمت منعم مالوف می گرداند، آنگه ایشان را وا منعم می خواند...» (همان، ج ۴: ۳۵۸) «... لام، ایشان را ملامت می کند که هان تا به نگارستان و بوستان مشغول نشوید که آنگه از دوستان واپس مانید و به ایشان در نرسید...» «را»، اشارت است به رها شدن جوانمردان از خویشان، به سان والهان در میدان هیمن، تا خود کجا فرا راه آیند و از این دریای مغرق، کجا واکران افتند و...» (همان، ج ۴: ۳۵۸)

کهیصص ۱/ مریم: تأویل این آیه نیز جملاتی توصیف وار از حضرت حق را به نمایش گذارده و عارفان و والهان را در مکاشفه می نماید و سخن به صفات جمال و جلال خداوند می کشاند: «کهیصص» ثنائی است که حق جل جلاله بر خود می کند، به این حروف، اسماء و صفات خود با یاد خلق می دهد و خود را می ستاید، می گوید که: انا الکبیر، انا الکریم، منم خداوند بزرگوار... کبیر اشارت است به جلال و کبریاء احدیت؛ کریم اشارت است به

جمال و کرم صمدیت عارفان که در مکاشفه جلال‌اند...» (همان، ج ۶: ۱۷) «... انا الله الهادی منم خدای راهنمای، دلگشای حق آرای...» (همان: ۱۷) «عین» می‌گوید: «انا العزیز و انا العلی» منم تاونده با هر کاونده، به هیچ هست نمانده، به صفات خود پاینده...» (همان: ۱۸) «صاد» می‌گوید، «انا الصادق انا المصور» منم خدای راست گوی، راست حکم، راست کار، نگارنده روی ها، آراینده نیکوئی ها.» (همان: ۱۸)

طه ۱/ طه: در تأویل این آیه، میبیدی با تکیه بر حرف گرای، سخن از سوگند خداوند به پاکی حضرت رسول و... یاد می‌کند: «قوله: «طه» این است خطاب خطیر و نظام بی نظیر، این است سخن پرآفرین و بر دل ها شیرین... «طه» هم نام است و هم تعریف و هم مدح و هم پیغام... قومی گفتند سوگندی است که رب العزه یاد می‌کند به صفات و افعال خویش، می‌گوید به طول خداوند بر بندگان، به پاکی حق از گفت ناسزایان، به طهارت دل محمد خاتم پیغمبران، به طهارت اهل بیت محمد شمع های تابان، به طهارت دل عارفان و سوز سرّ والهان، به درخت طوبی جای ناز بهشتیان، به طرب اهل بهشت...» (همان، ج ۶: ۱۰۹)

الم ۱/ العنکبوت: تعبیر میبیدی از آیه فوق، سوگند پروردگار است بر راستی قرآن، جبرئیل و حضرت رسول(ص): ««الم»... الف اشارت است فی الله، لام اشارت است فرا جبرئیل، میم اشارت است فرا محمد(ص). رب العزه سوگند یاد می‌کند به الهیت خویش و به امانت جبرئیل و به صدق نبوت محمد که وحی کننده منم و آرنده جبرئیل و پذیرنده محمد از حق جلّ جلاله میل روانه از جبرئیل، خیانت روانه از مصطفی، تهمت روانه... و عادت عرب آن است که سوگند یاد کنند و تحقیق راستی آنچه از خود خیر دهند.» (همان، ج ۷: ۳۷۵)

الم ۱/ روم: در تأویل این آیه، میبیدی درباره مقام قرب و سوز عاشقان شیدا سخن می‌گوید: «الم» الف بلاءنا من عرف کبریائنا و لزم بانبا، من شهد جمالنا و مکّن من قربتنا، من اقام علی خدمتنا، هر که جلال و عظمت ما و کبریاء عزت ما بشناخت، او از بلاها روی نگرداند. هر که جلال و لطف ما بر نقطه دل او تجلی کرد، از درگاه ما روی نتابد و یک لحظه از صحبت ما نشکیند...» (همان، ج ۷: ۴۳۶)

یس ۱/ یس: با تکیه بر اقاویل ماثور و روایی به تأویل پرداخته و در پایان خاطر نشان می‌شود که هر نامحرمی، سزاواری درک این اسرار را ندارد چرا که اینها سرّی است میان

محبّ و محبوب: «یس یک قول آن است که «یا انسان» و این خطاب با صورت و بشریت مصطفی است چنان که جای دیگر فرمود...» و «از آنجا که انسانیت و جنسیت او مشکل خلق است و این خطاب با انسان بر وفق آن است و از آنجا که شرف نبوت است و تخصیص رسالت، خطاب با وی این است که «یا ایها النبی»، «یا ایها الرسول»، و این خطاب که با صورت و بشریت است، از بهر آن رفت تا نقاب غیرت سازند و هر نامحرمی را بر جمال و کمال وی اطلاع ندهند...» (همان، ج ۸: ۲۰۴)

ص ۱/ ص: سوگند الهی است به صفای دوستان و ارجمندی مقام دل شکستگان که در مقام قسم نشستند: «و گفته اند: «ص» قسم است به صفای مودت دوستان او، چه عزیز کسی و چه بزرگوار بنده ای که رب العزه به صفای مودت وی سوگند یاد کند، این سوخته دلی، شکسته تنی، مفلس رنگی که همه توانگری های عالم غلام، یک ذره افلاس وی بود... در خانه ساز ندارد، دلی دارد سوخته ... در باغ قربت، تخت بخت وی می نهند و جلال احدیت به صفای حجت وی سوگند یاد می کند که: «ص» (همان: ۳۲۸)

حم ۱/ فصلت: این آیه را به جمله ای تأویل می نماید در توصیف صفات حضرت حق: «حم» ای - حُمّ ماهو کائن - می فرماید: بودنی همه بود، کردنی همه کردم، راندنی همه راندم، گزیدنی همه گزیدم، پذیرفتنی همه پذیرفتم...» (همان، ج ۸: ۵۱۸)

حم عسق ۱/ الشوری: تأویل عرفانی رمزی است از بزرگی حضرت رسول، با تکیه به حرف گرای: «هر حرفی از این حروف، اشارت به علو مرتبت و کمال کرامت مصطفی است صلوات الله ... حاء، اشارت است به حوض مورد او... میم، اشارت است به ملک محدود او ... عین، اشارت است به عز موجود او... سین، اشارت است به سناء مشهود او... قاف، اشارت است فرا قیام محمود... و قرب او به درگاه خداوند معبود...» (همان، ج ۹: ۱۵-۱۴) و بعد از هر حرفی، حدیث نبوی شاهد آورده است.

ق ۱/ ق: این آیه را به سیاق تأویل، به یکی از صفات حضرت رسول تعبیر می نماید: «اقسم الله عزوجل بقوه قلب حبیبه محمد(ص) حیث حمل الخطاب و لم یوثر ذلک فیہ لعلو حاله.» (همان، ج ۹: ۲۸۱) ... به قوت دل وی هم یاد کرد که: «ق و القرآن المجید» ... (همان، ج ۹: ۲۸۲)

ن ۱/ القلم: با تکیه بر حرف گرایبی، درک این حروف را نمادی از شایستگی اهل معرفت به شمار می‌آورد: «از حروف تهجی است... از لطف اشارت است به مهر بشارت است، مایه سخنان است، پیرایه سخنگویان است، فهم آن، نشان موافقان است... اعتقاد مؤمنان است که این حروف، کلام خداوند جهان است...» (همان، ج ۱۰: ۲۰۰)

۲-۶-۲-۳- حروف مقطعه نشانه‌ واژه‌ای است که آن واژه، به صورت مجزاً و مجدداً مورد تأویل عرفانی قرار می‌گیرد:

ق ۱/ ق: ق را به کوه قاف تعبیر نموده و از منظر عرفانی به تأویل پرداخته است: جوانمردان طریقت و ارباب معرفت، سری دیگر گفته‌اند. در معنی «ق» گفتند: آن کوه قاف که گرد عالم در کشیده نمود، کاری است از آن قاف که گرد دل‌های دوستان در کشیده، پس هر که در این دنیا خواهد که آن کوه قاف در گذرد، قدم وی فرو گیرند، گویند و راه این قاف راه نیست و بروی گذر نیست...» (همان، ج ۹: ۲۸۳)

ن ۱/ القلم: با تکیه بر حرف گرایبی و البته شکل ظاهری حرف ن، به تأویل دست زده است و ن را دوات و ماهی بزرگی می‌داند و از منظر عرفانی، به تأویل این دو واژه پرداخته و در پایان، عمل ماهی را به برداشتن بار امانت انسان تعبیر می‌کند: «ن» دوات است و قلم، خامه ای از نور، نویسنده خداوند غفور، لوح قلم زبرجد نوشت، به مداد نور نوشت، بر دفتر یاقوت نوشت. بعضی مفسران گفتند: ماهی ای است بر آب زیر هفت طبقه زمین، ماهی از گرانی بار زمین خم داد و خم گردید، بر مثال ن شد، شکم به آب فرو برده و سر از شرق برآورده و دنب از مغرب و خواست که از گرانباری بنالد، جبرئیل بروی بانگ زد، چنان بترسید که گرانباری زمین فراموش کرد و تا به قیامت نیارد که بجنبد، ماهی چون بار برداشت و ننالید، رب العالمین او را دو تشریف داد: یکی آنکه بدو قسم یاد کرد، محل قسم خداوند جهان گشت، دیگر تشریف آن است که کارد از حلق او برداشت... تا عالمیان بدانند که هر که بار کشد رنج وی ضایع نشود. ای جوانمرد، اگر ماهی بار زمین کشید، بنده مومن بار امانت مولی کشید. «و حملها الانسان» ماهی که بار زمین برداشت، از کارد عقوبت ایمن گشت. چه عجب اگر مؤمن که بار امانت برداشت، از کارد قطیعت ایمن گردد.» (همان، ج ۱۰: ۲۰۱)

۲-۶-۳- غیر قابل تأویل بودن حروف مقطعه

میبدی عدم درک و دریافت بشر در معرفت این حروف را مدّ نظر دانسته و آنها را اسراری لا ینحل به شمار آورده و تنها در تأویل آیه نخست سوره اعراف، بدین مسئله اشاره می نماید.

المص ۱/ اعراف: «المص» - گفته اند که: علم همه چیز در قرآن است و علم قرآن در حروف اوائل سور است... و میبدی سخن را تا بدانجا می کشاند که «و آن را دریافت نه...» (همان، ج: ۳: ۵۵۶) «... آری عقدی است که در اول بسته اند و عطری است که در ازل سرشته اند و خلعتی است که در کارگاه ازل بافته اند و کس را بر آن اطلاع نداده اند...» (همان: ۵۵۶)

۳- نتیجه گیری

تأویل قرآن کریم از شیوه هایی است که از گذشته تا کنون، مستمسکِ فرق بسیاری و از جمله متصوّفه واقع شده است. روش تأویلی عرفا، ذوقی و مبتنی بر مکاشفه و بیان تجارب عرفانی است. حروف مقطعه که در شمار رازهای قرآن محسوب می شوند از آیاتی هستند که نکات بسیاری در جهت کشف مدلول شان در تفاسیر قرآنی بیان شده است. دیدگاه عرفا در خصوص این آیات، دیدی تأویلی و ذوق گرایانه است، چرا که تجربه شخصی عارف در این زمینه دخیل است.

روش تأویلی میبدی، مبتنی بر آزاد اندیشی و فارغ از محظورات دینی و مکتبی و با زبانی شاعرانه و نثری ذوقی است. در تأویل عرفانی حروف مقطعه، میبدی سه گرایش عمده دارد؛ در وجه نخست، این آیات را رمز میان محب و محبوب و خداوند و رسولش می داند؛ در سویه دوم، با تکیه بر حرف گرایی و اندیشه های جفری و البته در سه گرایش فرعی، به تأویل و تعبیر حروف مقطعه دست زده و در جهت گیری سوم نیز به غیر قابل تأویل بودن این آیات تصریح می نماید. تأویلات ذوقی میبدی از حروف مقطعه، نشانگر نوآوری و اندیشه های آزادانه عرفانی اوست که گاه در جهت استناد نظر خویش به سخنان پیر هرات و بزرگان عرفان نیز تمسک می جوید.

یادداشت ها

- ۱- برای اطلاع بیشتر در باره این اثر و نقد کتاب رجوع شود به ماهنامه تخصصی اطلاع رسانی و نقد کتاب، سال سیزدهم شماره ۱۴۸، بهمن ۱۳۸۸، گزارش نقد کتاب هیروگلیف در قرآن کریم، صفحات ۳۵-۴.
- ۲- برای آشنایی با مشرب تأویل گرایانه عین القضاة درباره حروف مقطعه، بنگرید به مقاله «دیدگاه عین القضاة در باب حروف، حروف مقطعه و نقط».

فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- احمدی، بابک. (۱۳۷۸). **ساختار و تأویل متن**. چاپ چهارم، تهران: نشر مرکز.
- ۳- باباسالار، اصغر. (۱۳۸۷). «تأثیر عرفان بر تفاسیر قرآن بر اساس دو تفسیر **روض الجنان و كشف الاسرار**»، مطالعات عرفانی، شماره هفتم، ص ۲۴-۵.
- ۴- پارسا پور، زهرا. (۱۳۹۰). «دیدگاه عین القضاة در باب حروف، حروف **مقطعه و نقط**»، فصلنامه لسان مبین، شماره ششم، زمستان ۹۰، ص ۳۰-۴۶.
- ۵- خلیفه، رشاد. (۱۳۶۵). **اعجاز قرآن: تحلیل آماری حروف مقطعه**. ترجمه سید محمدتقی آیت اللهی. شیراز: سازمان چاپ دانشگاه شیراز.
- ۶- خیاطیان، قدرت الله و سلمانی، یاسمن. (۱۳۹۰). «بررسی مفهوم تأویل گرای در **تفاسیر عرفانی میبیدی و ابن عربی**»، الهیات تطبیقی، سال دوم، شماره ششم، ص ۳۵-۵۰.
- ۷- طباطبایی، سیدمحمدحسین. (۱۳۷۹). **قرآن در اسلام**. چاپ دهم. قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دهم.
- ۸- طیب حسینی، سید محمود. (۱۳۸۸). «**تحلیلی نو از حروف مقطعه و نقد آرای مفسران**». مشکوه، شماره ۱۰۲، ص ۱۸-۴۰.
- ۹- گلذیهر، ایکناس. (۱۳۸۴). **گرایش های تفسیری در میان مسلمانان**. ترجمه سیدناصر طباطبایی. مقدمه و حواشی سید محمدعلی ایازی. چاپ دوم، تهران: ققنوس.

- ۱۰- قشیری، عبدالکریم بن هوزان. (۱۳۹۰ق). **تفسیر لطائف الاشارات**. مصر: دارالکتاب العربی.
- ۱۱- لوری، پیر. (۱۳۸۳). **تأویلات القرآن از دیدگاه عبدالرزاق کاشانی**. ترجمه زینب پودینه آقائی. تهران: حکمت.
- ۱۲- مجتهد شبستری، محمد. (۱۳۷۹). **هرمنوتیک، کتاب و سنت: (فرآیند تفسیر وحی)**. چاپ چهارم، تهران: انتشارات طرح نو.
- ۱۳- مشرف، مریم. (۱۳۸۴). **نشانه شناسی تفسیر عرفانی**. تهران: ثالث.
- ۱۴- میدی، رشید الدین ابوالفضل. (۱۳۶۱). **کشف الاسرار و عده الابرار**، ۱۰ جلد. به اهتمام علی اصغر حکمت. تهران: امیر کبیر.
- ۱۵- نوپا، پل. (۱۳۷۳). **تفسیر قرآنی و زبان عرفانی**. ترجمه اسماعیل سعادت. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

